

سیاست‌های راهبردی دولت اوپاما بعد از تحولات درون سیستمی منطقه خاورمیانه با محوریت انقلاب‌های مردمی ۲۰۱۱

غلامرضا کریمی^۱

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

جلال ترکاشوند^۲

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۹/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۱۵

چکیده

وقوع بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ میلادی در مهم‌ترین بخش از جهان اسلام و تداوم اعتراضات در عربستان سعودی، اردن و بحرین و احتمال گسترش آن به دیگر کشورهای عرب موجب برهم خوردن نظم پیشین در منطقه، میزان و نحوه اقدامات قدرت‌های منطقه‌ای، بین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شده است. در چنین شرایطی که حفظ نظم پیشین به دلیل غیرقابل پیش‌بینی بودن این تحولات برای امریکا غیرممکن شد، این کشور تلاش کرد از طریق مدیریت برخی از این تحولات، شرایط را برای تشکیل نظم جدید فراهم آورد. این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است که سیاست راهبردی امریکا در ایجاد نظم جدید امنیتی در خاورمیانه در پرتو تحولات انقلابی در کشورهای عربی چه بوده است؟ در پاسخ به سؤال، این فرضیه مطرح شده که در پرتو تحولات عربی سال ۲۰۱۱، نظم امنیتی هژمون‌محور در منطقه خاورمیانه بر پایه قدرت هوشمند و دیپلماسی عمومی ایالات متحده امریکا به نظم مبتنی بر عمل‌گرایی تغییر یافته است. لذا با توجه به این تحولات، امریکا باید سیاست مداخله‌جویانه خود را تغییر دهد و به خواست و اراده مردم منطقه احترام گذارد و سیاست‌های خود را متناسب با این موضوع بازتعریف کند.

واژه‌های کلیدی: بیداری اسلامی، نظم‌های امنیتی، مجموعه‌های امنیتی، عمل‌گرایی، خاورمیانه، ایالات متحده امریکا

1. Ghkarimi@khu.ac.ir

2. jalaltorkashvand56@yahoo.com



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

مقدمه

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱، مرحله نوینی در سیاست امریکا در خاورمیانه آغاز شد که شامل دو جنبه مهم بود: نخست، تلاش برای تضعیف و یا در صورت امکان، تغییر رژیم در کشورهای مخالف مانند عراق و ایران، و دوم، پیگیری سیاست ایجاد تدریجی اصلاحات کنترل شده در کشورهای دوست و متحد استراتژیک سنتی، اما اقتدارگرای این کشور، لیکن برخی تحولات منطقه‌ای و ملاحظات راهبردی و عدم تمایل حاکمان عرب باعث کم‌رنگ شدن این رویکرد شد (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۷).

اعتراضات سیاسی و تحولات رخ داده در کشورهای منطقه خاورمیانه که از خودسوزی یک جوان تونسی آغاز شد و به مصر، لیبی، یمن، بحرین و سوریه سرایت کرد، یک واقعیت غیرقابل انکار در جهان عرب است که بدون شک ابعاد سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی گسترده‌ای دارد (حسینی فائق، ۱۳۹۱: ۱۴۵).

وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی در جهان عرب از اواخر سال ۲۰۱۰ در کشورهای عربی اقتدارگرا به‌عنوان متحدان استراتژیک واشنگتن، امریکا را با شرایط و تغییرات جدیدی در خاورمیانه مواجه کرد. از زمانی که موج تغییرات عربی از تونس آغاز شد، رهبران امریکا رویکردهای متفاوتی را در قبال این دگرگونی‌ها اتخاذ کردند تا با همراهی این تحولات، آن را مدیریت کرده و از این طریق مانع به خطر افتادن منافع بلندمدت امریکا در خاورمیانه شوند. برخی از متفکران و استراتژیست‌های امریکایی وقوع تحولات در کشورهای خاورمیانه را به‌مثابه فرصتی برای این کشور می‌دانند که منافع خود را به پیش ببرد. آن‌ها در این چارچوب معتقدند امریکا فرصت تعدیل خطرات ناشی از بیداری اسلامی را دارد، زیرا در جریان گذار از این مرحله - که کشورها تحولات دموکراتیک را تجربه می‌کنند - واشنگتن می‌تواند تلاش کند تا انگیزه دموکراتیک الهام‌بخش این اعتراضات عمومی فراموش نشود و به‌مثابه ارزشی مهم در زمان تشکیل دولت‌های نوظهور در اذهان مردم باقی بماند. این دسته از متفکران بر این باورند که شیوه مؤثر احتمالی برای تأثیر گذاشتن بر ساختار ایدئولوژیکی رژیم‌های نوظهور می‌تواند دیپلماسی مستقیم باشد (مور، ۲۰۱۲: ۱۵-۱۲)¹.

این سیاست‌ها طیف متنوعی از اقدامات از تلاش برای مدیریت و مهار تحولات در تونس



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۰۰

سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۶

و مصر گرفته تا مماشات در قبال سرکوب مخالفان حکومتی در بحرین و یمن و در نهایت حمایت جدی از تغییر رژیم و براندازی در لیبی و سوریه را شامل می‌شد. همین سیاست‌ها سبب شده است که برخی، سیاست اوپاما را در قبال تحولات انقلابی خاورمیانه عمل‌گرایانه بنامند. به عبارت بهتر، در نهایت سیاست امریکا مدیریت و رهبری از راه دور و از پشت صحنه بوده است و مشاهده می‌کنیم که نقش یکسویه امریکا در شکل‌دهی به تحولات خاورمیانه به یک رابطه دوسویه تبدیل گردیده و رفتار این کشور در فرایند تحولات اخیر، متأثر از حضور مردم کشورهای عربی در صحنه سیاست داخلی کشورهای خود در موارد متعددی به یک رفتار واکنشی بدل شده است (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۸-۳۶).

این منطق، امریکا را به سوی مدیریت دوگانه بحران‌های شکل‌گرفته سوق داد. امریکا با کشورهای دوست و یا متحد این کشور و غرب که با بحران مواجه شدند، به مانند دوران جنگ سرد به سیاست انفعالی روی نیاورد و تظاهرات‌کنندگان را نفی نکرد و به‌صرف حفظ ثبات و حمایت از رهبران دوست، مدیریت بحران‌ها را طراحی نکرد. امریکا جنبش‌های اجتماعی در کشورهای دوست و متحد خود را در چارچوب ممانعت از رادیکالیزه شدن جنبش‌ها مدیریت کرد و با حمایت مستقیم و آشکار از این جنبش‌ها از رهبران این کشورها تقاضا کرد به خواست تظاهرات‌کنندگان جواب دهند و از قدرت کناره‌گیری کنند. هدف امریکا از مدیریت غیرخشونت‌آمیز تحولات در کشورهای دوست، همانا حفظ دو ساختار مهم یعنی تشکیلات امنیتی و تشکیلات نظامی بوده است (دهشیر، ۱۳۹۱).

در واقع انقلاب‌های عربی باعث بروز تحولات اساسی و تغییرات جدی در ماهیت دولت‌های محافظه‌کار عرب در خاورمیانه شده است و امنیت آن‌ها نه‌فقط برای کشورهای آن منطقه بلکه برای قدرت‌های بزرگ و فرامنطقه‌ای از جمله امریکا بسیار مهم است. از این رو قدرت‌های بزرگ از جمله امریکا با توجه به اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک منطقه خاورمیانه، تلاش مجددانه‌ای برای حضور و تأمین منافع خود در این منطقه به کار بسته‌اند. پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که سیاست راهبردی امریکا در ایجاد نظم جدید امنیتی در خاورمیانه در پرتو تحولات انقلابی در کشورهای عربی چه بوده است؟ در پاسخ به سؤال، این فرضیه مطرح شده که در پرتو بیداری اسلامی سال ۲۰۱۱، نظم امنیتی هژمون‌محور در منطقه خاورمیانه بر پایه قدرت هوشمند و دیپلماسی عمومی ایالات متحده



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های جهانی اسلام

امریکا به نظم مبتنی بر عمل‌گرایی تغییر یافته است که در این راستا، امریکا اقداماتی نظیر مداخله مستقیم نظامی تا تغییرات ظاهری در نخبگان حاکم را در دستور کار خود قرار داده و در درازمدت نیز از طریق کمک به انجام اصلاحات درونی، تداوم حضور نظامی در منطقه و کشورهای هدف، پرهیز از اتکا به متحد واحد، ترویج مدل اسلام‌گرایی سکولار، نزدیکی به جامعه مدنی و اسلام‌گرایان منطقه، تقویت گفتمان حقوق بشر و پیشبرد روند سازش به دنبال مدیریت این تحولات و برقراری نظم مطلوب خود در منطقه است. در سازمان‌دهی این نوشتار، نخست مؤلفه‌هایی همچون بیداری اسلامی، مفهوم نظم، تاریخچه نظم در خاورمیانه، منافع امریکا در خاورمیانه و در نهایت نظم امنیتی جدید امریکا در خاورمیانه بعد از بیداری اسلامی مورد بررسی و کندوکاو قرار می‌گیرد.

چارچوب نظری: عمل‌گرایی

بسیاری از متخصصان و تحلیلگران، اواما را فاقد دکترین و استراتژی کلان در حوزه سیاست خارجی می‌دانند و اقدامات وی را در زمره عمل‌گرایی تفسیر می‌کنند. مهم‌ترین مؤلفه‌های عمل‌گرایی اواما در سیاست خارجی را می‌توان به شرح ذیل بیان کرد:

- سیاست واکنشی و انفعالی: اواما در بسیاری از حوادث و تحولات سیاست خارجی نشان داده که به جای هدایت مؤثر امور، تلاش کرده است با خرید زمان و انتظار، بهترین پاسخ را یافته و عمل کند و در واقع از پشت صحنه به مدیریت بپردازد. این رویکرد در بسیاری موارد باعث شده است منتقدان، سیاست خارجی وی را ضعیف ارزیابی کنند.

- یکی دیگر از اصول عمل‌گرایی دولت اواما فقدان راهبرد کلان یا اصول کلی سیاستگذاری خارجی است.

- ترکیب آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در عین عدم اعتماد و اعتقاد کامل به آرمان‌گرایی امریکایی و در واقع اتخاذ نوعی واقع‌گرایی محتاطانه در سیاست خارجی.

- نتیجه‌گرایی به جای پایبندی مستمر به اصول سیاست خارجی امریکا به نحوی که در مواردی سیاست اواما به نوعی انزواگرایی جدید نیز نزدیک می‌شود. اواما تلاش کرد به شکل تدریجی اهداف سیاست خارجی را محقق کند و از تعجیل و تسریع در این امر بپرهیزد (ایندیک، لیبرتال و اوهان لون، ۲۰۱۲)^۱.



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های باسی جهان اسلام
جمعیت ذر اساتذ العالم الاسلامی

۱۰۲

سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۶

1. Indyk, Lieberthal & Ohanlon

- تلاش برای غیرامنیتی کردن تحولات.

- خروج از جنگ‌های غیرضروری و پرهزینه، مانند جنگ عراق و افغانستان و پرهیز از ورود به جنگ با سوریه.

- چندجانبه‌گرایی و اتکا به دوستان و متحدان و انجام امور به هزینه شرکا؛ مانند آنچه در جنگ لیبی اتفاق افتاد.

- سیاست خارجی غیرایدئولوژیک برخلاف دوران ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش و نومحافظه‌کاران (دوک، ۲۰۱۱)^۱.

- اوپاما اهداف سیاست خارجی را نه اخلاقی و رقابتی بلکه مادی و متقابل می‌دید و بر این اساس معتقد بود همکاری بر اساس ارزش‌های مشترک و نه منافع مشترک حاصل می‌شود. - در رویکرد عمل‌گرایانه اوپاما، تهدید منافع مشترک ناشی از منافع مادی و نه ایدئولوژیک است (نایو، ۲۰۱۰)^۲.

نوع تعامل و سیاستگذاری خارجی دولت اوپاما در سیاست خارجی از جمله بیداری اسلامی متأثر از رویکرد عمل‌گرایانه بوده و در جهت مدیریت تحولات تلاش کرده است.

انقلاب‌های مردمی

در سال‌های گذشته شاهد تحولاتی ناگهانی و گسترده در شمال آفریقا و منطقه خاورمیانه بوده‌ایم. آتشفشان خشم فروخته و عزت لگدمال‌شده ملت‌های مسلمان در کشورهای تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین، اردن و عربستان شروع به فوران کرد و در مقابل دیدگان همه، چند رژیم مقتدر و باثبات وابسته به نظام سلطه را به زانو درآورد و چند کشور دیگر نیز در آستانه سقوط قرار گرفتند. انقلاب و تحولات صورت‌گرفته در منطقه عربی یکی از تاریخی‌ترین وقایع است. این حرکت‌ها تنها حرکات اعتراض‌آمیز موفق نبوده که در نهایت، حکومت بتواند بر آن چیره شود؛ همان‌گونه که تنها منحصر به یک کشور نیست. این تظاهرات با مشارکت گسترده جوانان، حجم ملی عظیمی یافته و از سوی دیگر غیرسیاسی بودن و صلح‌آمیز و سازمان‌یافته بودن این اقدامات، آن را فراتر از خواسته‌های جناحی به سمت مسائل بزرگ سیاسی و دستیابی به نتایج قابل توجه در دوره‌های متناوب سوق داده که نمونه آن را در تغییر

1. Dueck

2. Nau



نظام حاکم بر تونس و مصر و تغییراتی بزرگ در یمن و لیبی شاهد بوده‌ایم (آدمی و قاسمیان، ۱۳۹۱: ۷۴-۷۵).

به نظر می‌رسد تحولات جهان عرب در سال ۲۰۱۱ موجب صورت‌بندی قدرت و هویت متأثر از تغییرات گفتمانی ناشی از تحولات اجتماعی شد که این گفتمان پاسخی ترکیبی در قالب اسلام‌گرایی مدنی است که بین‌الملل‌گرایی را ضمن تأکید بر ارزش‌های ملی، اسلام‌گرایی را ضمن پذیرش دستاوردهای بشری و نوگرایی را ضمن احترام به ارزش‌های سنتی بیان می‌کند (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۴۸).

مشارکت اسلام‌گرایان در فرایند سیاسی هر چند پدیده‌ای تازه نیست، اما اهمیت آن برای جنبش‌های مورد نظر در سال ۲۰۱۱ با رشد فزاینده‌ای همراه بوده است. وقتی آن‌ها برای نخستین بار وارد سیاست شدند، ویژگی‌های اصلی اسلام‌گرایی پارلمانی به طور کلی پاکی مذهبی و سیاست اخلاقی بود. برنامه‌های اسلام‌گرایی نیز راه‌حلی ساده را برای بحران‌های پایدار در جوامع عربی تجویز می‌کرد: «بازگشت به اصول اسلام یا روح واقعی اسلام» با شعارهایی نظیر «اسلام راه‌حل است» و «قرآن قانون اساسی ماست» نیز نشان داد در بسیج رأی‌دهندگان برای کسب کرسی‌های بیشتر مؤثر بوده است (ماه‌پیشانیان، ۱۳۹۰: ۳۳).

در مورد زمینه‌های بروز بیداری و شدت و اهمیت مؤلفه‌های تأثیرگذار آن وحدت نظر وجود ندارد و نظریات مختلفی در این خصوص وجود دارد، اما شاید بتوان تمام عوامل تأثیرگذار را در مجموعه عوامل ذیل جمع‌آوری کرد:

۱- **قیام علیه تحقیر:** مضمون این نظریه آن است که اعراب پس از تحمل سال‌ها استعمار، استبداد و افزوده شدن مشکلی به نام اسرائیل، به اوج درماندگی رسیده و دست به قیام زده‌اند. این حقیقتی است که اعراب در دوران استعمار و پس از استقلال، همواره در کشورهای خود تحقیر شده و در خارج از مرزها هم شکست خورده‌اند (فیشر، ۲۰۱۱).^۱

۲- **حرکت برای دستیابی به دموکراسی:** در مصر دوران مبارک با اینکه ۲۳ حزب در ساختار سیاسی کشور وجود داشت، اما تنها حزب ملی دموکراتیک (که تحت کنترل و اداره مبارک بود) زمام پارلمان و امور کشور را در اختیار داشت و احزاب مخالف بسیار ضعیف و ناتوان بودند. وجود این حزب سبب شده بود رئیس دولت در عمل کنترل قوه مقننه و مجریه



1. Fisher

را در اختیار داشته باشد و هر قانونی را بخواهد تصویب و اجرا کند. از همین رو بخش عمده شعارهای معترضان معطوف به آزادی، دموکراسی، برابری فرصت‌ها، استقلال، حقوق بشر و هویت بود (فکرو و هوکایم، ۲۰۱۱: ۲۱).

۳- تأثیرات توسعه انسانی: کشورهای عربی خاورمیانه در دهه گذشته بارشد شاخصه‌های توسعه انسانی روبه‌رو بوده‌اند که بر اساس این نظریه، بهبود شاخص توسعه انسانی به افزایش اطلاعات و مشارکت سیاسی منجر می‌شود و سپس خواسته‌ها و انتظارات اجتماعی افزایش یافته و در نهایت تلاش گسترده عمومی برای نوعی استقلال نسبی و کم کردن وابستگی اجتماعی از دولت صورت می‌گیرد که به تغییرات در ارزش‌ها و گرایش‌ها انجامیده، تقاضا برای تغییر رژیم افزایش می‌یابد و حرکتی انقلابی شکل می‌گیرد (کوهن، ۲۰۱۱: ۱۳).

۴- بحران سیاسی: بر این اساس، حرکت و جریان‌های اعتراضی مردم، واکنشی به ناکارآمدی ساخت قدرت سیاسی این کشورها بود. برای مثال نظام سیاسی مبارک در زمره نظام‌های شبه‌اقتدارگرا یا نئوپاتریمونیال قرار می‌گیرد. در این نظام همه چیز بر اساس خواست رئیس دولت است و رقابت تا جایی است که ماهیت رژیم و اقتدار حاکم را تهدید نکند. این تحولات واکنش به ناکارآمدی سیاست‌های رژیم مبارک و عدم برابری فرصت‌ها بود (ثمري، ۱۳۹۰: ۴۱).

۵- توجه به اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی، اجتماعی و مذهبی: بر اساس این نظریه، حرکتی که در کشورهای عربی با عنوان بیداری اسلامی خوانده می‌شود، هر چند تحت تأثیر عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی بین‌المللی قرار دارد، اما اصلی‌ترین و جدی‌ترین مؤلفه آن حضور پررنگ اسلام در همه زمینه‌های جنبش است (حسینی فائق، ۱۳۹۱: ۱۵۳).

چارچوب مفهومی نظم

در مورد مسئله نظم، دوگانگی‌های بی‌شمار نظریه روابط بین‌الملل بیشتر این معنا را داشته که این نظریه در بیان روشنی از مفهوم نظم جهانی با مشکل روبه‌رو بوده است.

آردی مک‌کین‌لی و ریچارد لیتل پیشنهاد می‌کنند که نظم را ترکیبی از آنچه آنان «الگو و

1. Fakhro & Hokaym
2. Kuhn



رسیدن به هدف» می‌نامند، تلقی کنیم. اگر نظم «الگو» باشد، پس بی‌نظمی انحراف از الگوست. آن‌ها چنین استدلال می‌کنند که درک مفهوم نظم فقط به شکل الگو کافی نیست؛ به‌ویژه وقتی نظام‌هایی موردنظرمان باشد که افراد بشر در آن‌ها دخالت دارند. دلیلش این است که رفتار افراد بشر ناشی از هدف و منظوری خاص است. رفتار بشر هدفمند است و لازم است که این هدفمندی را با درک مفهوم نظم ادغام کنیم (مک‌کین‌لی و لیتل: ۱۹۸۶: ۱۵).

یکی از متغیرهایی که رهیافت تطبیقی در مطالعات منطقه‌ای بر آن استوار می‌شود، شیوه مدیریت منازعه در مناطق است که از آن با عنوان نظم منطقه‌ای یاد شده و در این چارچوب، به‌عنوان متغیر وابسته مشترک در همه مناطق شناخته می‌شود که البته خصیصه‌ها و ویژگی‌های آن در هر منطقه، می‌تواند متفاوت و یگانه باشد. در این رهیافت، لزومی به تطابق نظم منطقه‌ای با نظم جهانی نیست و این ویژگی، بیش از هر چیز متناسب با نظم منطقه‌ای در حال ظهور و تکوین در خاورمیانه جدید است. به بیان بهتر، نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه، مطابق با نظم جهانی مستقر نخواهد بود و چه‌بسا در بلندمدت سبب شود نظم جهانی نیز تغییر یابد. نظم کنونی در سطح جهانی، تک‌قطبی، سکولار و منفعت‌بنیاد است، اما به نظر می‌رسد نظم در حال تکوین در خاورمیانه عمل‌گراست. بر این اساس، نظم‌های امنیتی منطقه‌ای یا نظم‌های منطقه‌ای، الگوهای غالب مدیریت امنیتی در داخل مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای هستند که بنا بر الگوهای مختلف دوستی و دشمنی در مناطق مختلف، می‌توان الگوهای متنوع آن را بازشناسی کرد که عبارت است از: الگوی موازنه قوا، الگوی کنسرت قدرت‌های بزرگ و الگوی مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه (صالحی، ۱۳۹۰: ۸۵).

الگوی موازنه قوا، همان سیاست بین‌المللی سنتی است که در چارچوب به‌کارگیری قدرت برای مهار قدرت معنا می‌یابد. در منطق‌هایی که چنین الگویی مسلط و حاکم است، کشورها عمدتاً امنیت را از طریق ایجاد و حفظ توزیع قدرت مناسب و باثبات پی می‌گیرند. این توزیع قدرت ممکن است ماهیتاً تک‌قطبی یا هژمونیک، دوقطبی یا چندقطبی باشد. مناقشات بین‌کشوری بر این اساس تجزیه و تحلیل می‌شوند و در این میان، مجموعه امنیتی خاورمیانه، بهترین و بارزترین نمونه است.

در الگوی کنسرت قدرت‌های بزرگ، امنیت منطقه‌ای عبارت از مسئولیت دسته‌جمعی



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های بای جهان اسلام

۱۰۶

سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰

قدرتمندترین کشورها در مجموعه امنیتی است که با فراهم آوردن نظم و امنیت به صورت خیر عمومی، اقداماتشان مشروعیت می‌یابد. این کشورها، منافع حیاتی یکدیگر و حق مشارکت در کنسرت را پذیرفته و سیاست خارجی خود را بر این اساس سامان می‌دهند. بنابراین، هر کنسرت، به دو صورت به امنیت منطقه‌ای کمک می‌کند. نخست، متضمن عزم قدرت‌های عمده برای اداره و فرونشاندن مناقشات است و دوم، سازوکاری را برای همکاری آن‌ها فراهم می‌کند تا از طریق آن با سایر موضوعات امنیتی روبه‌رو شوند.

در چارچوب الگوی مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه نیز وقتی اعضای هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای خود را برای اداره صلح و امنیت به‌عنوان یک جمع مطرح می‌کنند، مدیریت تنها حق ویژه و امتیاز کشورهای عمده و بزرگ نبوده و اقدامات آن‌ها باید از توافق و تأیید جمعی نیز برخوردار باشد. چنین مدیریتی، عمدتاً در قالب سازمان‌های منطقه‌ای برای تدارک و توسعه حقیقت‌یابی، میانجی‌گری، آشتی و مصالحه و حفظ صلح و همچنین وضع رژیم‌هایی برای نظارت بر تحولات خطرناک یا توسعه کنترل تسلیحات و سایر محدودیت‌ها، اعمال می‌شود. هدف غایی در امنیت دسته‌جمعی، امنیت دسته‌جمعی ویلسونی است که در آن، صلح به صورت دسته‌جمعی و در صورت لزوم، از طریق واکنش تأدیبی برقرار می‌شود (مورگان و لیک، ۱۳۸۱: ۶۰-۵۷).

خاورمیانه و به‌ویژه خلیج فارس همواره کانون توجهات بین‌المللی بوده است. برای بررسی نظم حاکم بر این منطقه می‌توان آن را از دوران بعد از جنگ دوم جهانی به سه دوره تقسیم کرد:

الف: نظم و بازدارندگی: در این دوره محور اصلی نظم و امنیت برگرفته از وجود تسلیحات هسته‌ای و خطر گسترده استفاده از آن بود. در این دوران جهت‌گیری واقع‌گرایانه حول مفاهیم مهار، بازدارندگی و حفظ توازن قوا سازمان یافت. سیاست سد نفوذ، هسته اصلی این استراتژی را تشکیل می‌داد و هدف آن جلوگیری از توانایی شوروی در گسترش حوزه تحت نفوذش بود. نظم جهانی با موازنه دوقطبی شوروی و امریکا حفظ شد و ثبات بین‌المللی از طریق بازدارندگی هسته‌ای به دست آمد (ایکنبری، ۲۰۰۲: ۳۷۵-۳۷۳).^۱

در چنین اوضاع و احوالی و به علت وجود کشورهای محافظه‌کار عربی، ایران انقلابی که



تا قبل از آن متحد استراتژیک امریکا و ژاندارم منطقه برای مقابله با خطر کمونیسیم و حافظه منافع امریکا بود و همچنین حضور کشور اسرائیل و تأمین امنیت آن می‌توان گفت نظم حاکم در منطقه خاورمیانه نوعی نظم و نظام شکننده بود که همواره امکان فروپاشی آن وجود داشت.

ب: نظم و سیاست مهار دوجانبه: در این دوران به علت فروپاشی نظام دوقطبی، جامعه بین‌المللی در زمینه نظم و نظام امنیتی گرفتار سردرگمی نظری و گیجی استراتژیک شد. سیاستگذاران خارجی امریکا پس از حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰، ائتلاف بین‌المللی علیه عراق و آزادسازی کویت، سیاست مهار دوجانبه را در دستور کار خود قرار دادند. پس از فروپاشی شوروی، امریکا تصور می‌کند تنها ابرقدرت باقیمانده در جهان است و می‌تواند نظم نوین مورد نظر خود را بر جهان تحمیل کند. در واقع برداشت امریکا از نظم جهانی، برداشتی مبتنی بر نگرش یکجانبه است (هرسیج، ۱۳۸۱: ۱۳۰-۱۲۷).

لذا در این دوره نظم و امنیت خاورمیانه با توجه به یکجانبه‌گرایی امریکا، به سمتی سوق یافت که نیروی سومی به‌عنوان نیروی موازنه‌دهنده در منطقه حضور داشته باشد که این خود زمینه‌ساز حضور قدرتمند و یکجانبه امریکا در دو جهت فرایند صلح خاورمیانه و راهبرد مهار دوجانبه در خلیج فارس شد، که با توجه به ایدئولوژی خاص ایران که با ایدئولوژی‌های رایج در کشورهای محافظه‌کار عرب خاورمیانه ناسازگاری دارد و عدم تمایل افکار عمومی این کشورها به امریکا، این نظم نتوانست ایدئال‌های ایالات متحده را در منطقه خاورمیانه برآورده کند (بوزان، ویور، ۱۳۸۸: ۲۰۸).

ج: نظم و مسئله تروریسم: این مرحله نیز با رویدادهای ۱۱ سپتامبر و حمله امریکا به افغانستان و عراق آغاز شد که یک بار دیگر منطقه خاورمیانه را دستخوش تحولات امنیتی و نظم جدیدی کرد. حوادث ۱۱ سپتامبر آغازی بر عصر جدید در سیاست بین‌الملل بود. تروریسم و مبارزه با آن مسئله اصلی در زمینه امنیت و نظم بین‌الملل شد و به این ترتیب موج سوم امنیت بین‌الملل بر پایه ریشه‌کنی تروریسم رقم خورد. فردای ۱۱ سپتامبر دو تحول بسیار عمده اتفاق افتاد که در آغاز هزاره سوم میلادی باعث تغییر چهره روابط بین‌الملل شد. اولین تحول ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد بود. پس از یک دهه خوش‌بینی نسبی به گسترش ارزش‌های لیبرال دموکراسی در جهان، وقوع حادثه مذکور این خوش‌بینی را نقش بر آب کرد. از طرف دیگر هدف قرار گرفتن امریکا فرصتی را برای این کشور به وجود آورد



تا توزیع قدرت در حال گذار دهه ۱۹۹۰ میلادی را به سوی یکجانبه‌گرایی سوق دهد. از این رو سیاست خارجی امریکا همزمان با سیاست دفاعی آن در خدمت این امر قرار گرفتند. این تحول دوم که در سطح خرد اتفاق افتاد باعث شد تا مبارزه با تروریسم در صدر اولویت‌های سیاست خارجی امریکا قرار گیرد (گوهری‌مقدم، ۱۳۸۷: ۲۶۲).

قدرت‌های بزرگ با توجه به خاستگاه القاعده، خاورمیانه را کانون ستیز با تروریسم تعریف کردند، زیرا بر این باورند که بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه، بن‌مایه تروریسم جهانی است. شیوه مبارزه با تروریسم نیز بازدارندگی تهاجمی تعریف شد (موسوی‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۹-۲۸). این نظم نیز در سایه امنیتی کردن بخش مهم جهان اسلام متمر ثمر واقع نشد و ما شاهد آن هستیم که پس از تحولات اخیر در خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم چندجانبه‌گرا وجود دارد.

منافع امریکا در خاورمیانه

ایالات متحده امریکا با توجه به اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، به منظور حضور و تأمین منافع خود در این منطقه تلاش مجدانه‌ای را در پیش گرفته است. در دهه ۱۹۷۰ امریکا تلاش کرد با اتخاذ سیاست دوستونی نیکسون با ژاندارمی ایران و همراهی عربستان، امنیت و ثبات منطقه‌ای را حفظ کند. پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تغییر یکی از پایه‌های سیاست امریکا، سیاست مهار ایران از طریق حمایت از صدام به همراه تقویت حضور مستقیم نظامی در خلیج فارس و خاورمیانه در دستور کار این کشور قرار گرفت. در طول این سال‌ها خاورمیانه به دلایل متعدد، بخشی مهم از محیط امنیتی امریکا محسوب شده است (الهی، ۱۳۸۷: ۳۶۰-۳۷۰). منافع حیاتی امریکا در خاورمیانه عبارتند از:

- تضمین امنیت عبور انرژی از منطقه: انرژی به‌عنوان عامل محرک صنعت و اقتصاد کشورهای غربی همواره نقش مهمی در تعیین نوع و جهت سیاست خارجی این کشورها داشته و لذا کشورها و مناطق دارای انرژی از اهمیت خاصی در این سیاست‌ها برخوردار بوده‌اند. منطقه خاورمیانه و خلیج فارس نیز از این امر مستثنا نبوده است. امریکا به‌خوبی به اهمیت استراتژیک منطقه خاورمیانه واقف است و به دلیل آنکه خود یک‌چهارم نفت جهان را مصرف می‌کند که ۶۵ درصد از آن از طریق واردات و ۲۵ درصد از این مقدار هم از خاورمیانه



تأمین می‌شود، به دنبال تسلط بر این منطقه به انحای مختلف است (دهشیار، ۱۳۸۲: ۳۳۵). ایالات متحده حفظ امنیت انرژی را یکی از منافع حیاتی خود تلقی می‌کند و خود را حافظ منافع انرژی سایر شرکا و متحدان نیز می‌داند. امریکا برای تأمین جریان انرژی بارها در نقاط مختلف دنیا و از جمله منطقه خاورمیانه مداخله مستقیم کرده که نمونه بارز آن حمله به عراق متعاقب حمله این کشور به کویت است. جلوگیری از تسلط رقبا بر منابع نفتی خلیج فارس، حفظ جریان باثبات نفت، کنترل بهای نفت در بازار جهانی، تنوع‌بخشی به منابع عرضه نفت و تقویت تولید و ذخیره‌سازی نفت در داخل، از جمله محورهای اصلی استراتژی نفتی امریکا در منطقه خاورمیانه است (سازمند، ۱۳۹۰: ۵۸-۱۵۹).

- **تأمین امنیت رژیم اسرائیل:** امریکا از ابتدای تشکیل رژیم اسرائیل، حمایت از این رژیم را در دستور کار خود در خاورمیانه قرار داده و از هیچ نوع حمایت مادی و معنوی از این رژیم دریغ نکرده است. حمایت امریکا از رژیم اسرائیل در آغاز دهه ۱۹۹۰ و حتی پس از ۱۱ سپتامبر به صورت موجی گسترده‌تر و با این ادعا توجیه می‌شد که هر دو دولت توسط گروه‌های تروریستی که ریشه در دنیای عرب و اسلام دارند، تهدید می‌شوند و «دولت‌های یاغی»^۱ از این گروه‌ها حمایت می‌کنند و در پی دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند. در طول چندین دهه، برخی از رهبران امریکا پایه‌های روابط این کشور با رژیم اسرائیل را با استناد به مقوله‌های معروفی چون ارزش‌های مشترک یعنی دموکراسی مشترک، تجربه متقابل در مبارزه برای آزادی، ریشه داشتن در فرهنگ و تمدن یهودی مسیحی، و پایبندی به حق ملت‌ها خواه خرد یا کلان در برخورداری از زندگی آرام و بی‌دغدغه تفسیر کرده‌اند (کسینجر، ۱۳۸۱: ۲۸۱).

بنابراین در طول تاریخ، حمایت از رژیم اسرائیل و بقای این رژیم از مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی خاورمیانه‌ای بوده است. فهرست طولانی از منافع ملی مشترک بین امریکا و رژیم اسرائیل وجود دارد و دادوستد رژیم اسرائیل سهم مستقیم و بزرگی در منافع امریکایی را به خود اختصاص می‌دهد. مهم‌ترین منافع مشترک امریکا و رژیم اسرائیل عبارتند از:

- ۱- منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به‌ویژه سلاح‌های هسته‌ای.
- ۲- مبارزه با تروریسم و ایدئولوژی اسلامی.



۳- تقویت فرایند سازمان‌یافته تحول دموکراتیک و توسعه اقتصادی در منطقه.

۴- مخالفت با گسترش نفوذ ایران و گروه‌های وابسته به آن.

۵- تضمین گردش آزاد نفت و گاز با نرخ‌های معقول.

۶- یکسره کردن منازعه عربی و رژیم اسرائیل از طریق روند سازش.

۷- جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای به‌ویژه از سوی ایران یا به وسیله گروه‌های

دیگر.

۸- مبارزه با جریان‌های مقاومت (اقارب‌پرست و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۱۹).

- مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی: حادثه‌ای که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داد، صرف نظر از نحوه و دلایل آن، متفکران نومحافظه‌کار امریکایی را که در دولت بوش نفوذ فراوانی داشتند، متوجه خطر تروریسم کرد. آن‌ها به‌خوبی از این تهدید بهره برده و آن را به فرصتی عظیم تبدیل کردند و در پرتو این تغییر در سیاست خارجی امریکا، دولت این کشور تروریسم را شاخصه و چراغ راه سیاست خارجی امریکا دانست و دست به لشکرکشی‌هایی زد که حتی در دوران جنگ سرد نیز بی‌سابقه بود. از این مقطع امریکا با هدف مبارزه با تروریسم به‌خصوص در خاورمیانه اقدامات متعددی در منطقه صورت داده و سیاست‌های خود را بر این سیاست استوار کرده است (گوهری‌مقدم، ۱۳۸۶: ۱۳۳).

از سوی دیگر سیاست مبارزه با تروریسم امریکا در منطقه به‌تنهایی قابل‌اعمال نبوده و امریکا نیازمند شریک و متحد جدی است، اما بسیاری از کشورهای خاورمیانه در شرایط بی‌ثباتی، مشابه دولت‌های ضعیف و در مانده عمل کرده و می‌توانند شرایط را برای تروریسم مهیا کنند و سیاست امریکا را با مخاطرات جدیدی روبه‌رو سازند.

- انجام اصلاحات سیاسی - اقتصادی در خاورمیانه: یکی از اهداف امریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در جهت مهار و جلوگیری از رشد تروریسم، اتخاذ سیاست اعمال اصلاحات در خاورمیانه و مجبور کردن کشورهای منطقه به انجام دستور کار مشخص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود تا ریشه‌های تروریسم به‌طور مبنایی خشکانده شود (حسن، ۲۰۱۱: ۴۹-۴۷).^۱ امریکا پس از حمله نظامی به افغانستان و عراق طرحی را پیگیری کرد که به طرح خاورمیانه بزرگ معروف شد. هدف اصلی این طرح، ایجاد امنیت در گستره این منطقه بود. بر



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های نیای جهان اسلام

اساس پیش‌نویس اولیه آن، اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرهنگی در خاورمیانه تهدید مستقیمی برای ثبات منطقه از یک سو و منافع ملی امریکا و اعضای هشت کشور صنعتی از سوی دیگر تلقی می‌شد. امریکا معتقد است که افزایش محرومیت مردم منطقه از حقوق سیاسی و اقتصادی‌شان به افراط‌گرایی، تروریسم، جنایات بین‌المللی و مهاجرت غیرقانونی می‌انجامد. امریکاییان بر این عقیده‌اند که اوضاع داخلی دولت‌های منطقه و شکست نظام سیاسی آنان در تعامل با یکدیگر سبب بروز وضع انفجارآمیزی چون افغانستان پیش از طالبان شده است. به باور آنان، اصلاحات نه‌فقط از طریق اقدامات امنیتی داخلی و آنچه اکنون شاهد آن هستیم، بلکه باید از طریق ترتیبات امنیتی منطقه‌ای و همچنین اصلاحات فراگیر در درون نظام‌های سیاسی انجام گیرد (گوهری‌مقدم، ۱۳۸۶؛ ۱۲۷-۱۲۹).

اوباما در سخنرانی ۱۹ می سال ۲۰۱۱ از انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا حمایت کرد، زیرا این مسئله سبب تحقق آمال مشروع مردم سراسر منطقه خواهد بود. وی نتیجه می‌گیرد: «این سیاست ایالات متحده است که اصلاحات را در سراسر منطقه به منظور حرکت به سوی مردم‌سالاری ارتقا می‌بخشد». اوباما اعلام کرد: «ایالات متحده برای دهه‌ها، مجموعه‌ای از منافع عمده را در منطقه خاورمیانه تعقیب کرده است. مبارزه با تروریسم، جلوگیری از اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، تأمین امنیت جریان آزاد تجاری و امنیت منطقه‌ای، حمایت از رژیم اسرائیل و حمایت از صلح اعراب و رژیم اسرائیل. ما باید اعتراف کنیم که استراتژی صرفاً مبتنی بر پیشبرد این منافع مطلوبیتی نخواهد داشت. شکست در تغییر رویکردمان، تهدیدی جدی در جهت تعمیق شکاف بین ایالات متحده و جهان عرب خواهد بود، زیرا وضع موجود بی‌ثبات است» (اوباما، ۲۰۱۱).

هیلاری کلینتون نیز در سخنرانی ۷ نوامبر ۲۰۱۱ مؤسسه دموکراتیک ملی این سخنان را چنین تکمیل کرد: «اساساً تاریخ دارای بخشی برحق^۲ است و ما می‌خواهیم در آن بخش باشیم. ما بدون استثنا از شرکای خود در منطقه می‌خواهیم که اصلاحات را انجام دهند تا آنها نیز در این بخش تاریخ قرار گیرند.» (حسن، ۲۰۱۱: ۵۰). با دقت در این سخنان به این نتیجه می‌رسیم که ایالات متحده امریکا مجدداً بازگشت به مسئله اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه را در دستور کار خود قرار داده است.



1. Obama
2. Right Side

انقلاب‌های مردمی و منافع امریکا در خاورمیانه

با ارزیابی تحولات عربی و بیداری اسلامی در هر یک از کشورهای عربی می‌توان آن را تهدیدی برای منافع ملی ایالات متحده امریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا ارزیابی کرد که در ذیل به مهم‌ترین این تهدیدات پرداخته می‌شود:

الف: تأمین امنیت انرژی: تأمین امنیت و تداوم جریان انرژی خاورمیانه به سایر نقاط جهان در زمره منافع حیاتی ایالات متحده در منطقه تعریف شده است و از آنجا که حجم قابل ملاحظه‌ای از نفت جهان از سه آبراه تنگه هرمز، باب‌المندب و کانال سوئز عبور می‌کند، هر گونه ناآرامی در این حوزه‌های جغرافیایی تأثیر بسزایی در افزایش قیمت نفت خواهد داشت. فوری‌ترین تأثیر ناشی از افزایش قیمت نفت بر اثر بروز ناآرامی در کشورهای تولیدکننده است. بازار انرژی دنیا در شرایط رکود اقتصادی جهان همواره مورد توجه مصرف‌کنندگان عمده و از جمله امریکا بوده است (بلاس، ۲۰۱۱).^۱

در درازمدت نیاز امریکا و غرب به نفت کشورهای نظیر ایران و عراق افزایش خواهد یافت و با توجه به مشکلات امریکا به‌خصوص با ایران، این موضوع تبعات اقتصادی منفی برای این کشور در بر خواهد داشت. از سوی دیگر افزایش تنش‌ها میان ایران و کشورهای محافظه‌کار عربی که متحدان سنتی امریکا محسوب می‌شوند، در نتیجه انقلاب‌های منطقه، سبب افزایش قیمت انرژی می‌شود. تحولات انقلابی در کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس طبعاً بر نقش و منافع امریکا نیز تأثیر مستقیم داشته است و بی‌ثباتی در کشورهای منطقه باعث افزایش قهری قیمت نفت می‌شود. مشکلات اقتصادی غرب و امریکا و نیاز روزافزون آن‌ها به انرژی باعث می‌شود رشد قیمت‌ها برای آن‌ها فاجعه‌بار شده و رکود اقتصادی‌شان را تعمیق بخشد. از سوی دیگر از دست دادن کشورهای متحد نفتی بر اثر تحولات انقلابی فاجعه دیگری است که در درازمدت منافع مستقیم و حیاتی امریکا را به خطر خواهد انداخت (تیلچر، ۲۰۱۱).^۲

ب: تأمین امنیت رژیم صهیونیستی: بدون تردید انقلاب‌های منطقه با توجه به ماهیت اسلامی خود تأثیری جدی بر سیاست و موقعیت استراتژیک رژیم صهیونیستی خواهند داشت و از آنجا که حمایت از رژیم صهیونیستی جزو منافع حیاتی امریکا در منطقه است،

1. Blas

2. Terrillshare



از این طریق بر سیاست‌های این کشور نیز تأثیر خواهد گذاشت. بیداری اسلامی در منطقه، محیط استراتژیک رژیم صهیونیستی را تغییر داده و مجدداً توجه به مسائل امنیتی در اولویت سیاست‌های این رژیم قرار گرفته است. از سوی دیگر تحولات مربوط به انقلاب‌های منطقه باعث شده شرایط نامطلوب داخلی رژیم صهیونیستی نیز مورد توجه جدی‌تر مردم این رژیم قرار گیرد و اعتراضات گسترده‌ای به وجود آورد. شرایط بد اقتصادی، فساد، حمایت دولت از شهرک‌سازی، کاهش فرصت‌های شغلی و تحصیلی و غیره باعث نارضایتی گسترده مردمی از دولت صهیونیستی در داخل سرزمین‌های اشغالی شده و نتیجه مستقیم این اعتراضات تضعیف دولت خواهد بود (گوهری مقدم، ۱۳۹۱: ۱۲۵-۱۲۴).

از دیگر آثار تحولات منطقه بر منافع آمریکا در مورد رژیم صهیونیستی تحت تأثیر قرار گرفتن مسئله مذاکرات صلح اعراب و رژیم صهیونیستی است. موضع دولت اوباما انجام مذاکرات صلح بر مبنای مرزهای ۱۹۶۷ به علاوه مبادله متقابل زمین بر اساس توافق طرفین، با تمرکز بر مسئله مرزها و امنیت بوده است. این در حالی است که موضع رژیم صهیونیستی مخالف اوباما است. نتانیاهو نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی بر نیازهای امنیتی رژیم صهیونیستی و شناسایی این رژیم توسط فلسطینیان و شهرک‌سازی تأکید دارد. همچنین معتقد است حضور نظامی رژیم صهیونیستی باید در طول رودخانه اردن ادامه یابد و استقرار آوارگان فلسطینی تنها در بخش فلسطینی صورت پذیرد و بیت‌المقدس نیز تقسیم نشود (کارپنتر، ۲۰۱۱).^۱ با توجه به این تفاوت، رویکرد چشم‌انداز صلح چندان روشن نیست و بیداری اسلامی نیز بر این مسئله و ابهامات آن افزوده است.

از آنجا که آمریکا تنها متحد و عامل پیشرفت سیاست‌های رژیم صهیونیستی در منطقه است، کاهش محبوبیت آمریکا در نتیجه تحولات کشورهای عربی، مستقیماً بر موضع آمریکا و رژیم صهیونیستی اثرگذار خواهد بود و باعث تضعیف این رژیم می‌شود. بنابراین آمریکا به رژیم صهیونیستی برای رسیدن سریع‌تر به نتیجه در فرایند سازش فشار می‌آورد، زیرا تأخیر در این روند و تعمیق جریان‌های بیداری اسلامی سبب بروز چالش‌های جدی برای آمریکا در منطقه خواهد بود (واکسمن، ۲۰۱۲: ۷۸-۷۱).^۲

در طول تاریخ یکی از علل حمایت آمریکا از رژیم صهیونیستی این بوده است که رژیم

1. Carpenter
2. waxman



صهیونیستی تنها دموکراسی منطقه است و امریکا خود را متعهد به دفاع از ارزش‌های خویش می‌داند (بلک‌ویل و اسلکامب، ۲۰۱۱: ۱۵-۱۴).^۱ با شکل‌گیری حکومت‌های جدید مردمی و مردم‌سالار در کشورهای عربی، این شعار رژیم صهیونیستی نیز دیگر رنگ باخته و این بهانه نیز تضعیف خواهد شد. در واقع ایالات متحده میان تعهد خود به حمایت از رژیم صهیونیستی و تمایل حمایت از دموکراسی گرفتار شده است.

ج: مبارزه با تروریسم: دولتمردان ایالات متحده و گروه سیاست خارجی آن عامل اصلی شکل‌گیری تروریسم را در خاورمیانه جست‌وجو کرده و با حضور نظامی در عراق و افغانستان تلاش کردند از نزدیک با عوامل ایجاد تروریسم مبارزه کنند. این منفعت عمده ایالات متحده نیز تحت تأثیر جریان انقلاب‌های منطقه قرار گرفته و چالش‌هایی برای آن به وجود آورده است. ایالات متحده امریکا معتقد است جریان‌های انقلابی در کشورهای عربی و بی‌ثباتی ایجاد شده سبب شده است در کنار جریان‌های مردمی و گروه‌های رسمی، سایر گروه‌های افراطی و بنیادگرا نیز پتانسیل خود را آزاد کرده و از فضای ایجاد شده در جهت رسیدن به اهداف خود استفاده کنند. هر چند اسلام‌گرایی مردم منطقه در جریان تحولات انقلابی سنخیتی با رویکردهای افراطی ندارد و حتی انقلابیون کشورهای نظیر لیبی با جریان‌های شناخته شده تروریستی نظیر القاعده ارتباطی ندارند، اما امکان نفوذ این جریان‌ها در حکومت‌های آتی و میان انقلابیون وجود دارد و این موضوع تهدیدی برای سیاست مبارزه با تروریسم امریکا در منطقه محسوب می‌شود (بایمن، ۲۰۱۱: ۲۲۰-۲۱۳).^۲

نکته دیگر آنکه سیاست مبارزه با تروریسم ایالات متحده در منطقه به‌تنهایی قابل‌اعمال نبوده و امریکا نیازمند شریک و متحد جدی است. روند انقلاب‌های منطقه باعث شده بسیاری از متحدان قدیمی و سنتی این کشور بر اثر رویکردهای مردمی خود تغییر رویه داده و همکاری با امریکا را کاهش دهند. براینکه این مسئله نیز می‌تواند مشکلاتی برای سیاست مبارزه با تروریسم امریکا به وجود آورد. از سوی دیگر، دولت‌های درمانده و شکست‌خورده در صورتی که با تحولات انقلابی مواجه شوند، عامل مساعدی برای شکل‌گیری و توسعه تروریسم محسوب می‌شوند (افتخاری، ۱۳۹۰: ۱۸۹-۱۸۸).

د: اصلاحات سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه: یکی از اهداف امریکا پس از ۱۱ سپتامبر

1. Blackwill & Slocombe
2. Byman





انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های باسی جهان اسلام

۲۰۰۱ به منظور مهار و جلوگیری از رشد تروریسم، اتخاذ سیاست اعمال اصلاحات در خاورمیانه و مجبور کردن کشورهای منطقه به انجام دستور کار مشخص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود تا ریشه‌های تروریسم به شکل مبنایی خشکانده شود؛ لذا طرح‌هایی از جانب دولت بوش پسر مطرح شد. طرح خاورمیانه بزرگ و تأکید جدی دولت بوش بر اصلاحات در خاورمیانه، مشکلات و محدودیت‌هایی نیز برای سیاست خارجی امریکا در برداشت و به همین دلیل مشکلات از سال ۲۰۰۶ به بعد رسماً تعقیب نشد، تا اینکه بر اثر انقلاب‌های منطقه در سال ۲۰۱۱ مجدداً از سوی محافل آکادمیک و سیاسی مطرح شد (حسن، ۲۰۱۲: ۴۹-۴۷).^۱ با روی کار آمدن اوباما، وی چندان تمایلی به پیشبرد طرح ارتقای دموکراسی و اصلاحات در خاورمیانه نداشت. چنان که در برنامه‌های هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه امریکا در جلسه اخذ تأییدیه مجلس سنا برای تصدی این سمت، وی بر طرح جامع دیپلماسی، توسعه و دفاع تأکید کرد و سخنی از پیشبرد دموکراسی در خاورمیانه به زبان نیاورد. در واقع اوباما تلاش کرد دو محور توسعه و شأن را جایگزین دموکراسی در خاورمیانه کند، اما تحولات و انقلاب‌های عربی سبب شد وی به سیاست اصلاحات جرج بوش پسر بازگردد و به ناچار بر این موضوع تأکید کند و بازگشت به مسئله اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه را در دستور کار خود قرار دهد (اقارب‌پرست و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۱-۱۳۰).

اما آنچه در این میان حائز اهمیت است، آثار اتخاذ قهری این سیاست در پی بر هم خوردن موازنه قوای منطقه‌ای علیه امریکاست. این کشور در آستانه از دست دادن منافع خود در منطقه قرار گرفته و طبیعی است برای جلوگیری از این مسئله دست به مدیریت شرایط بزند، اما چنان که در دوره بوش پسر نیز اتفاق افتاد، انجام اصلاحات لزوماً به معنای تحقق اهداف امریکا نیست. اولاً وضعیت کشورهای منطقه به لحاظ شرایط داخلی و تأثیرپذیری از انقلاب‌ها و تحولات یکسان نیست. ثانیاً باید بررسی کرد که اثر انجام اصلاحات احتمالی بر سیاست داخلی کشورهای هدف چه خواهد بود؟ آیا این مسئله به ثبات در این کشورها کمک خواهد کرد و یا اینکه باعث بی‌ثباتی خواهد شد. مسلماً در کوتاه‌مدت این کشورها دستخوش بی‌ثباتی خواهند شد و این مسئله می‌تواند سبب گسترش و بروز بحران‌های آتی برای منافع امریکا شود؛ به نحوی که با به خطر افتادن منافع حیاتی امریکا احتمال مداخله این کشور به

1. Hassan

اشکال مختلف افزایش می‌یابد و این موضوع با توجه به اوضاع نابسامان اقتصادی، چندان مطلوب و آشننگتن نخواهد بود و تبعات منفی برای این کشور داشته و مشروعیت و محبوبیت آن را بیش از پیش کاهش خواهد داد (درویش، ۲۰۱۲: ۹۵-۹۰).^۱

از سوی دیگر مردم کشورهای منطقه نسبت به اصلاحات امریکایی بدبین هستند و ایجاد تعادل جدید هزینه زیادی برای امریکا در بر خواهد داشت. شاید ایالات متحده برای ایجاد موازنه جدید بر نقش قدرت نرم به جای قدرت سخت‌افزاری به منظور تأثیرگذاری بر مردم منطقه بیش از پیش تأکید کند. در این راستا امریکا تلاش خواهد کرد با گسترش مبادلات فرهنگی، ایجاد سازمان‌های مردم‌نهاد، دیپلماسی فرهنگی و استفاده از زبان انگلیسی، این بار از طریق مردم و تعقیب دیپلماسی مردم‌محور به جای دیپلماسی دولت‌محور برای پیشبرد منافع خود اقدام کند (گوهری‌مقدم، ۱۳۹۱: ۱۳۴-۱۳۳).

تحولاتی که ذکر شد در مجموع سبب تغییر نظم منطقه‌ای خاورمیانه شده است. انقلاب‌های خاورمیانه و شمال آفریقا نظم موجود منطقه را تغییر داده و وزن، جایگاه و نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را دچار تحول کرده است (بایمن و پولاک، ۲۰۱۱: ۲۴۳).^۲

این تحولات سبب شده است بازیگران عمده منطقه‌ای نظیر ایران، ترکیه، عربستان، اسرائیل و بازیگران فرامنطقه‌ای نظیر ایالات متحده منافع خود را بر اساس این تحولات تعریف و بازتعریف کنند. از تبعات انقلاب‌های منطقه احتمال وقوع جنگ‌های داخلی در کشورهای خاورمیانه دستخوش انقلاب است. این بحران‌های داخلی از یک سو با سیاست حفظ وضع موجود امریکا در تضاد است و می‌تواند باعث رادیکالیزه شدن و فعال شدن شکاف‌های اجتماعی، مذهبی، قومی و حتی نژادی در کشورها شود و در نهایت به خشونت و تروریسم بینجامد و از سوی دیگر با توجه به مشکلات اقتصادی و داخلی امریکا این اقدامات احتمالی مداخله‌جویانه نامطلوب است (بایمن، ۲۰۱۱: ۲۱۳).^۲

روی کار آمدن حکومت‌های جدید در برخی کشورهای منطقه و مقاومت رهبران و نخبگان این کشورها، احتمال تضاد منافع این کشورها را با امریکا افزایش داده و تبعیت محض سابق از امریکا از بین رفته است. این مسئله سبب می‌شود در تقابل و تعامل دولت‌های

1. Darwish
2. Byman&Pollack
3. Byman



محافظه‌کار قدیم و دولت‌های انقلابی جدید تنش‌هایی صورت پذیرد و روی کار آمدن نخبگان جدید و تغییر خطوط قرمز احتمال این تنش‌ها و بی‌ثباتی را افزایش خواهد داد که این موضوع با منافع ایالات متحده همخوانی نخواهد داشت. نقش مؤثر جمهوری اسلامی و حمایت معنوی این کشور از انقلاب‌های مردمی و تأکید بر مردم‌سالاری در کشورهای منطقه با توجه به رقابت استراتژیک ایران و آمریکا نیز تبعات منفی برای آمریکا خواهد داشت، زیرا تشابه برخی خواسته‌های معترضان با ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران، موجب نگرانی غرب به‌ویژه واشنگتن نسبت به الگوپذیری معترضان از مدل جمهوری اسلامی ایران شده است. می‌توان افزایش نفوذ این تفکر را به‌رغم اجرای پروژه‌های ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی، به‌عنوان مهم‌ترین تهدید امنیتی در حوزه فرهنگی - اجتماعی معرفی کرد که موجب خروج آن کشورها از محور سازش و ورودشان به محور مقاومت در منطقه خواهد شد و این دستاورد باعث باز شدن نوعی فضای تنفس راهبردی برای ایران است که بعید به نظر می‌رسد آمریکا قادر به مسدود کردن آن باشد (مرسلی، ۱۳۹۱: ۶۴).

در مقابل، آمریکا در تلاش است مدل کشورهای سکولار منطقه نظیر ترکیه را مطرح کند؛ غافل از اینکه ماهیت انقلاب‌های منطقه و نقش اسلامی آن باعث می‌شود مدل‌های سکولار ظرفیت لازم را برای تحقق اهداف مردم‌نداشته باشد و در میان‌مدت و درازمدت باعث روی‌گردانی آن‌ها از این مدل‌ها خواهد شد. از سوی دیگر تضاد منافع ایران و کشورهای محافظه‌کار منطقه سبب افزایش تنش‌ها شده و بر مسائلی نظیر قیمت انرژی تأثیر خواهد داشت. بنابراین آمریکا می‌کوشد از شیوه‌های مختلف و در حوزه‌هایی نظیر انرژی هسته‌ای با اتخاذ سیاست فشار بر محاسبات ایران تأثیر گذارده و باعث تعدیل رفتار این کشور شود.

نظم امنیتی و سیاست خارجی آمریکا بعد از انقلاب‌های مردمی

وقوع بیداری اسلامی و جنبش‌های مردمی در جهان عرب از اواخر سال ۲۰۱۰ در کشورهای عربی اقتدارگرا به‌عنوان متحدان استراتژیک واشنگتن، آمریکا را با شرایط و تغییرات جدیدی در خاورمیانه مواجه کرد. از زمانی که موج تغییرات عربی از تونس آغاز شد، رهبران آمریکا رویکردهای متفاوتی را در قبال این دگرگونی‌ها اتخاذ کردند تا با همراهی این تحولات، آن را مدیریت کنند و از این طریق مانع به خطر افتادن منافع بلندمدت آمریکا در خاورمیانه



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۱۸

سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰

شوند. با ارزیابی بیداری اسلامی در هر یک از کشورهای عربی می‌توان آن را تهدیدی برای منافع ملی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا ارزیابی کرد که به اتخاذ راهبرد چندجانبه‌گرایی از سوی آمریکا در برخورد با این تحولات منجر شده است. ایالات متحده آمریکا تحولات بیداری اسلامی را در قالب گزاره‌های زیر ارزیابی و فهم می‌کند:

۱- این تحولات جریان تاریخی بوده که در استمرار استعمارزدایی بعد از جنگ جهانی اول و تجزیه عثمانی و تحولات دهه ۶۰ و ۷۰ رخ داده است. ۲- هیچ کشوری مصون از این تحولات نیست. ۳- ریشه این تحولات را دولت‌های ضعیف، رسانه‌ها، استبداد و نظام‌های بسته و غیردموکراتیک می‌دانند. ۴- این تحولات درونی و ذاتی است و قابل دیکته توسط هیچ کشوری نیست. ۵- این تحولات در ابتدای راه خود است و خاورمیانه آبستن تحولات بیشتری است.

با توجه به این ارزیابی باید اشاره کرد که تحولات انقلابی خاورمیانه، منافع آمریکا را در منطقه با چالش جدی روبه‌رو کرده است. با این همه تصور آنکه این کشور اقدامی در جهت بازگشت وضع سابق و تأمین منافع خود انجام نمی‌دهد، نیز نادرست است. در طول این تحولات، آمریکا به دنبال مدیریت آن بوده؛ هر چند در این راه به طور کامل توفیق نیافته است. برخی متفکران آمریکایی وقوع تحولات در کشورهای خاورمیانه را به‌مثابه فرصتی برای این کشور می‌دانند که منافع خود را به پیش ببرد و تعامل گسترده و واشنگتن با این رژیم‌ها می‌تواند اتحاد با آن‌ها و حمایت از آرمان‌های دموکراتیک این جنبش‌ها را تحکیم کند. با دقت در نحوه تعامل و برخورد ایالات متحده با انقلاب‌های صورت گرفته، آمریکا سیاست‌های چندگانه و گاه متناقضی را در قبال تحولات کشورهای مختلف عربی در پیش گرفت. این سیاست‌ها طیف متنوعی از اقدامات از تلاش برای مدیریت و مهار تحولات در تونس و مصر گرفته تا مداخلات در قبال سرکوب مخالفان حکومتی در بحرین و یمن و در نهایت حمایت جدی از تغییر رژیم و براندازی در لیبی و سوریه را شامل می‌شد و مشاهده می‌کنیم که نقش یکسویه آمریکا در شکل دهی به تحولات خاورمیانه به یک رابطه دوسویه تبدیل شده است و رفتار این کشور در فرایند تحولات اخیر، متأثر از حضور مردم کشورهای عربی در صحنه سیاست داخلی کشورهای خود در موارد متعددی به یک رفتار واکنشی تبدیل شده است (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۸-۳۶).



اوباما در سخنرانی خود در سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۳ اعتراف می‌کند که از سرعت تحولات شوکه شده است و نه امریکا و نه هیچ کشور دیگری توان دیکته شرایط خاصی به تحولات منطقه را ندارد. براینده تحولات صورت گرفته نشان می‌دهد اقدامات این کشور انفعالی و واکنشی است. چالش دیگر امریکا در حوزه بیداری اسلامی، تضاد ارزش-منفعت در سیاست خارجی این کشور است. منافع امریکا در تحولات انقلابی منطقه حفظ رژیم‌های وابسته بود، اما ارزش‌هایی که امریکاییان همواره معتقدند به آن‌ها پایبندند با این منافع در تضاد قرار گرفته است. ارزش‌هایی نظیر ارتقای دموکراسی و گسترش حقوق بشر از این دست است. به عبارت بهتر، سیاست امریکا حاوی یک پارادوکس و تناقض بین حفظ ارزش‌های امریکایی و الزامات استراتژیک است: ارزش‌های امریکایی مانند دموکراسی و لیبرالیسم و الزامات استراتژیک حفظ متحدان و دوستان دیکتاتور امریکا؛ یعنی منافع امریکا در مقابل ارزش‌های اسمی آن قرار می‌گیرد و این تضادی است که امریکاییان هنوز درگیر آن هستند. از سوی دیگر امریکا برای حفظ منافع خود مجبور شد با حکومت‌های غیردموکراتیک منطقه، در حالی که چهره خشن خود را به مردمشان نشان داده بودند، همکاری کند. این موضوع باعث تضعیف قدرت نرم ایالات متحده شد. از سوی دیگر همکاری با این کشورهای اقتدارگرا به منظور سرکوب تروریسم باعث شد امریکا از فشار و اصرار خود مبنی بر تحقق دموکراسی و انجام اصلاحات در کشورهای منطقه خودداری کند. مجموعه این شرایط مشکلات و تضادهای سیاست امریکا در منطقه را در نتیجه تحولات انقلابی مشهود ساخت. در قالب عمل‌گرایی ایالات متحده در قبال این انقلاب‌ها، می‌توان معیارهای متفاوتی را شناسایی کرد. دولت اوباما با غافلگیر شدن در برابر این تحولات تلاش کرد هر مورد از انقلاب‌ها را به شیوه‌ای مجزا مدیریت کند که در ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱- رویکرد مه‌ار

در پی ناآرامی‌های داخلی در تونس و مصر، امریکا اعلام کرد که فرایند تحولات شمال افریقا مربوط به کشورهایایی است که اساساً سکولار، تک‌حزبی و اقتدارگرا هستند و از این رهگذر تلاش خود را در مدیریت بحران در راستای منافع ملی خویش صورت‌بندی کرد و از این طریق، بر آن شد تا کشورهای حوزه خلیج فارس را از فرایند تحولات شمال افریقا دور نگاه



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی

پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۲۰

سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۵

دارد. در واقع امریکایی‌ها از یک سو نگران واکنش سایر هم‌پیمانان خود در منطقه هستند و از سوی دیگر به روابط خود با دولت‌هایی که در کشورهای بحران‌زده بر سر کار خواهند آمد، می‌اندیشند. موضع اولیه امریکا در قبال بحران سیاسی در کشورهای تونس و مصر، چشم‌پوشی از حذف شخصیت‌ها به امید تداوم ساختار بوده است. به عبارت دیگر واشنگتن میان دو گزینه حسنی مبارک و ساختار نظام سیاسی مصر، در نهایت گزینه دوم را انتخاب کرد (واعظی، ۱۳۹۲: ۵۲).

۲- مداخله نظامی

امریکا در قبال تحولات لیبی ترجیح داد از توان نظامی ائتلافی ناتو برای سرنگونی رژیم قذافی و کمک به انقلابیون استفاده کند؛ هر چند در این زمینه با مشکلاتی نیز مواجه بود، ولی با سیاست اعلامی جلوگیری از فاجعه انسانی و حمایت از غیرنظامیان توانست از شورای امنیت مجوز مداخله گرفته و طی چند ماه با کمک متحدان ناتو حکومت لیبی را سرنگون ساخته و از این طریق احتمالاً بتواند در آینده سیاسی این کشور اثرگذار باشد (هانتر، ۲۰۱۱)^۱.

۳- سیاست حفظ وضع موجود

در مواردی نیز امریکا تلاش کرد برخلاف ارزش‌های اعلامی خود در کنار حکام مستبد منطقه‌ای ایستاده و مانع تحقق انقلاب‌های مردمی شود. نمونه بارز این مسئله در بحرین اتفاق افتاده است. امریکا به شکل متضادی، در حالی که سخن از حق تعیین سرنوشت به میان می‌آورد، نظاره‌گر سرکوب مشترک مردم بحرین توسط حاکمان بحرین و عربستان است و هیچ اقدامی در جهت خواست مردم انجام نمی‌دهد (دوان، ۲۰۱۱)^۲.

۴- سیاست تغییر حاکم

امریکا به طور مشخص در یمن با تغییر حاکم مورد حمایت خود یعنی علی عبدالله صالح و جانشینی معاون وی به ریاست حکومت به مدت دو سال، تلاش کرد اوضاع را مدیریت کند. در واقع این کشور نوعی ظاهرسازی انجام داده و با انتقال صوری قدرت در صدد است

1. Hunter
2. Diwan



انقلاب مردم را کنترل کند.

۵- مدیریت از طریق انتخابات

ایالات متحده در کشورهایی که نتوانستند مقابل انقلاب‌های مردمی بایستند، تلاش می‌کند با تأثیرگذاری بر نتایج انتخابات مردمی گزینه‌های متمایل به خود را سر کار بیاورد. به طور مثال تحولات مصر با توجه به سرعت خود و نیز جریان قدرتمند مردمی به سمتی رفت که امریکا نتوانست از حاکم این کشور حمایت کند و در نهایت مردم حکومت مبارک را ساقط کردند و منافع بسیار امریکا در این کشور به خطر افتاد. با وجود این، امریکا تلاش کرد به شیوه‌های مختلف از طریق نظامیان و نخبگان متمایل به خود، بر نتیجه انقلاب اثر گذارد. یکی از شیوه‌های عمل امریکا در این راستا ورود افراد وابسته و به قدرت رساندن دموکراتیک آن‌هاست (اقارب پرست و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۹-۱۴۰).

علاوه بر موارد فوق، ایالات متحده امریکا در راستای مدیریت تحولات بیداری اسلامی در کشورهای منطقه، بسته به شرایط متفاوت با شیوه‌ها و ابزارهای مخصوص به خود سیاست‌های زیر را در دستور کار قرار داده است:

۱- کمک به انجام اصلاحات درونی: امریکا به دولت‌ها و نخبگان کشورهای منطقه و احزاب وابسته به خود در جهت اصلاح ساختارهای موجود فشار وارد می‌آورد. این ساختارها باید به نحوی اصلاح شوند که امکان بروز تحول و انقلاب و بی‌ثباتی در این کشورها را کاهش دهند و به‌عنوان دارویی مقطعی و مسکن، اعتراضات مردمی را کنترل کنند.

۲- ادامه حضور نظامی در منطقه و کشورهای هدف: همواره یکی از بهانه‌های ایالات متحده برای اقدامات نظامی و حضور نیروهای مسلح خود در منطقه، حمایت از متحدان و شرکای خود مطرح شده است. طبعاً در شرایط انقلابی کنونی که بسیاری از منافع امریکا با مشکل مواجه شده است، این حضور نظامی باید ادامه یابد و پشتیبان سیاست‌های اجرایی دولت امریکا قرار گیرد. از سوی دیگر گسترش همکاری‌های نظامی با کشورهای منطقه در این راستا قابل پیش‌بینی است.

۳- پرهیز از اتکا به متحد واحد: تجربه بیداری اسلامی این درس را به امریکاییان آموخت که اتکا به متحد واحد می‌تواند چه تبعات سهمگینی برای امریکا در برداشته باشد؛



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۲۲

سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰

از این رو امریکا در حال متکثر کردن پایگاه‌های نفوذ خود و عدم اتکا به یک متحد است.

۴- اشاعه مدل اسلام‌گرایی سکولار: ایالات متحده به‌خوبی می‌داند که اسلام و ماهیت اسلامی تحولات منطقه قابل‌انکار نیست؛ از این رو تلاش می‌کند با ارائه بدیل‌های سکولار و کم‌خطر اسلامی (نظیر الگوی ترکیه) به ملت‌های عرب منطقه، از درون این کشورها را دچار انحراف کرده و اسلام‌گرایی آن‌ها را مدیریت کند.

۵- نزدیکی به جامعه مدنی و اسلام‌گرایان منطقه: امریکا با درک ماهیت اسلامی تحولات، تلاش می‌کند در میان انقلابیون و اسلام‌گرایان و نخبگان جدید در این کشورها نفوذ کرده و ضمن شناسایی آن‌ها بدیل‌های مناسب و احتمالاً وابسته به خود را برای حکمرانی آینده تربیت و حمایت کند.

۶- تقویت گفتمان حقوق بشر: ایالات متحده با توجه به رویکرد خاص خود در مباحث حقوق بشر می‌کوشد با استفاده از این اهرم فشار بر نخبگان جدید در کشورهای منطقه، آن‌ها را وادار به پاسخگویی کرده و این ابزار فشار را همواره علیه ملت‌ها و دولت‌های منطقه حفظ کند.

۷- پیشبرد روند سازش: امریکا یکی از ریشه‌های انقلاب‌های منطقه را مسئله اسرائیل می‌داند؛ از این رو حل مسئله فلسطین را با رویکرد خود به طور جدی پیگیری خواهد کرد (گوهری مقدم، ۱۳۹۲: ۳۶-۱۳۷).



نتیجه گیری

علت حضور پررنگ امریکا در نظم منطقه‌ای خاورمیانه، دولت‌های غیرمردمی هستند که در این منطقه بر سرنوشت مردم خویش حاکمیت دارند، اما از ژوئن ۲۰۱۰، با حوادث تونس، خاورمیانه را موج اعتراضات و قیام‌های مردمی درنوردید. وقوع انقلاب‌های مردمی در خاورمیانه باعث تغییر نظم منطقه‌ای در این ناحیه استراتژیک جهانی شده است. احتمال وقوع جنگ داخلی، فعال شدن شکاف‌های اجتماعی، نژادی، قومی و مذهبی باعث تقویت جریان‌های جدایی طلبانه شده است. از سوی دیگر تقویت جریان‌ها و گروه‌های تروریستی، امکان تسری بحران را به کشورها و نواحی دیگر نیز فراهم آورده و به مشکلات منطقه افزوده است. روی کار آمدن نخبگان جدید، تقویت اسلام‌گرایان در کشورهای منطقه، تقابل دولت‌های جدید انقلابی با دولت‌های محافظه‌کار قدیم، افزایش نقش منطقه‌ای دولت‌های مستقل در منطقه نظیر جمهوری اسلامی ایران، همه نشان از ایجاد نظم جدید منطقه‌ای دارد که منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به چالش کشیده است. از آنجا که طبق راهبرد امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱، امنیت دوستان و متحدان امریکا یکی از منافع حیاتی ایالات متحده محسوب می‌شود و از طرف دیگر، منافع حیاتی یک درجه از منافع حفظ بقا که بدون آن، امریکا وجود خارجی نخواهد داشت، پایین‌تر است؛ لذا بیداری اسلامی و استقرار نظام‌های مردم‌سالار دینی بدون وابستگی به امریکا، منافع ملی آن را با تهدید مواجه خواهد کرد که آثار کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدتی را برای امنیت منطقه‌ای و واشنگتن در پی خواهد داشت. وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی در جهان عرب از اواخر سال ۲۰۱۰ در کشورهای عربی اقتدارگرا به‌عنوان متحدان استراتژیک واشنگتن، امریکا را با شرایط و تغییرات جدیدی در خاورمیانه مواجه کرد. از زمانی که موج تغییرات عربی از تونس آغاز شد، رهبران امریکا رویکردهای متفاوتی را در قبال این دگرگونی‌ها اتخاذ کردند تا با همراهی این تحولات، آن را مدیریت کرده و از این طریق مانع به خطر افتادن منافع بلندمدت امریکا در خاورمیانه شوند. اوپاما تلاش کرده است با رویکرد غیرایدئولوژیک، غیرامنیتی، مدیریت غیرمستقیم، توجه به سیاست‌ها به جای اصول ثابت از پیش تعیین شده، پرهیز از جنگ‌های غیرضروری، توجه به چندجانبه‌گرایی و کاهش هزینه مداخله مستقیم، منافع خود را تأمین کند.



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۲۴

سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰

منابع

- الهی، همایون (۱۳۸۷) *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: قومس.
- افتخاری، اصغر (۱۳۹۱) «*بیداری اسلامی در نظریه و عمل*»، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- اقارب‌پرست، محمدرضا و دیگران (۱۳۹۱) «*بیداری اسلامی و تحولات منطقه‌ای*»، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- آدمی، علی، قاسمیان، روح‌ا... (۱۳۹۱) «*انقلاب اسلامی ایران و خیزش‌های مردمی در جهان عرب*»، کتاب *بیداری اسلامی*، ملاحظات ایرانی و غربی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- ثمری، محمدرضا (۱۳۹۰) «*بحران ساختار سیاسی در زمان مبارک*»، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی*، سال اول، شماره ۱، ص ۴۱.
- حسینی فائق، سید محمدمهدی (۱۳۹۱) «*بیداری اسلامی و آینده روابط مصر و رژیم صهیونیستی*»، کتاب *بیداری اسلامی و تحولات منطقه‌ای*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، *سیاست خارجی آمریکا در آسیا*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۱) «*آمریکا و تحولات عربی*»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، بازیابی در: <http://fa.merc.ir/default.aspx?tabid=127&ArticleId=1784>
- سازمند، بهاره (۱۳۹۰) «*سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ*»، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- صالحی، حمید (۱۳۹۱) «*بیداری اسلامی و تکوین نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه*»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱، ص ۸۵.
- کسینجر، هنری (۱۳۸۱) «*دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*»، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۸۶) «*سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر*»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۸۷) «*مروری بر تغییر پارادایمی در سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش*»، *فصلنامه راهبرد یاس*، شماره ۱۶، ص ۲۶۲.
- گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۹۱) «*بیداری اسلامی و سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا*»، کتاب *بیداری اسلامی و تحولات منطقه‌ای*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۹۲) «*الگوی رفتاری آمریکا در قبال بیداری اسلامی: عمل‌گرایی محتاطانه*»، *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، شماره ۶، صص ۱۳۶-۱۳۷.
- مورگان، پاتریک ام، لیک، دیوید ای (۱۳۸۱) «*نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین*»، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- موسوی‌نیا، سیدرضا (۱۳۹۰) «*خاورمیانه و چالش دولت‌های ورشکسته از دیدگاه امنیت بین‌الملل*»، *مجله سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۸۳، صص ۲۸-۲۹.
- ماه‌پیشانیان، مهسا (۱۳۹۰) «*اسلام‌گرایی در خاورمیانه؛ دسته‌بندی‌ها، نیروها و مشارکت سیاسی*»، کتاب *خاورمیانه ۱، ویژه اسلام‌گرایی و بیداری اسلامی در خاورمیانه*، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران.



- مرسلی، فاطمه (۱۳۹۱) «تأثیرات بیداری اسلامی بر امنیت و منافع امریکا در خاورمیانه و شمال افریقا»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی- امریکاشناسی، سال ۱۳، شماره ۲، ص ۶۶.
- هرسیج، حسین (۱۳۸۱) «تجزیه و تحلیل و ارزیابی سیاست مهار دوجانبه»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی- امریکاشناسی، جلد ۱۲، صص ۱۲۷-۱۳۰.
- واعظی، محمود (۱۳۹۲) «الگوی رفتاری امریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی»، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱، صص ۴۸-۴۳-۴۲.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۰) «تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره ۲، ص ۴۸.
- Blackwill, Robert & Slocombe, Walter B. (۲۰۱۱) *Israel a Strategic Asset for the United States*, The Washington Institute for Near East Policy.
- Byman, Daniel L. (2011) States in Civil War Challenges for the United States, in “The Arab Awakening America and the Transformation of the Middle East”, *Brookings institution Press*, Washington, D.C.
- Byman Daniel L. and Kenneth M. Pollack (2011) “Regional Actors The Changing Balance of Power in the Middle East”, in The Arab Awakening America and the Transformation of the Middle East, *Brookings institution press*, Washington, D.C.
- Blas, Javier (2011) “Arab Spring Drives Up Middle East Break-Even Oil Price”, *The Financial Times* Available at: <http://www.ft.com/cms/s/0/713b956-052-7-llel-b8f4-00144feabdc0.html#axzz1x6bhmEYj>.
- Carpenter Scott, Andre J. Tabler & Satloff, Robert (2011) *Obama the Arab Spring and the Peace Process: Assessing a Pivotal Moment U.S. Middle East Policy*, Policy Watch 1810.
- Darwish, Nonie (2012) *The Devil We Don't Know The Dark Side of Revolutions in the Middle East*, John Wiley & Sons, Inc., Hoboken, New Jersey.
- Diwan, K.S (2011) “Bahrain,s Shia Question”, *Foreign Affairs*. Retrieved June 7, 2012, Form:<http://www.Foreignaffairs.com/articles/67555/Kristin-smith-diwan /bahrains -shia-question>.
- Dueck, Colin (2011), “The Accommodator: Obama’s Foreign Policy”, *Policy Review*, (169), 13, Retrieved from <http://elibrary.bigchalk.com>.
- Fishr, Marc (2011) *In Tunisia Act f on Fruit Vendor Unleashes Wave of Revolution Trough Arab World*, Washington post, March 26.
- Fakhro, Elham & Hokayem, Emile (2011) “*Waking the Arabs Survival*”, Vol 53, No. 2,



فصلنامه علمی- پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۱۲۶

سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰

May 8 April, p 21.

Hunter, R.E (2011) “What Intervention Looks Like”, *Foreign Affairs*, Retrieved June 7, 2012, From:<http://www.foreignaffairs.com/articles/6765/9/robert-e-hunter /what-intervention-looks-like>.

Hassan, Oz (2011) *American Democracy Promotion and the Arab Spring*, Presented to Former Us Secretary of State Madeline Albright December the University of War Wick.

Ikenberry, G. Jhon (2002) “America’s Imperial Ambition”, *Foreign Affairs*, September/October, in America and the World.

Indyk, Martin S. Lieberthal, Kenneth G. O’Hanlon, Michael E (2012) “Scoring Obama’s Foreign Policy: A Progressive Pragmatist Tries to Bend History”, *Foreign Affairs* 3:29. eLibrary. Web. 18 May. 2014.

Kuhn, Randall (2011) *On the Role of Human Development in the Arab Spring*, University of Denver josef Korble School of International Studies, September.

Mckinlay and Little (1986) *Global Problems and World Order*, National Security Strategy of U.S in September 2002, at: www.whitehouse.gov.nsc.

Moore Taj. (2012), “Iran and the Arab Spring”, Stimson center, available at: http://www.stimson.org/images/uploads/research-pdfs/appendix2_3.pdf.

Nau R, Henry (2010) “Obama’s Foreign Policy” *Policy Review* 160:27. eLibrary. Web. 18 May. 2014.

Remarks by the Persident Obama the Middle East and North Africa (2011) State Department, Washington, DC May 19.

TerrillShar, Andre (2011) The Arab Spring and the Future of U.S. *Interests and Cooperative Security in the Arab World*, Strategic Studies Institute, Available at: <http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/index.cfm/articles/The-Arab-Spring- and-the-Future-of-US-Interests/2011/8/2>.

Waxman, Dov (2012) *The Real Problem in U.S. - Israeli Relations*, Center for Strategic and International Studies, The Washington Quarterly.

به این مقاله این گونه استناد کنید:

کریمی، غلامرضا، ترکاشوند، جلال (۱۳۹۴)، «سیاست‌های راهبردی دولت اوپاما بعد از تحولات درون‌سیستمی منطقه خاورمیانه با محوریت انقلاب‌های مردمی ۲۰۱۱» *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، س ۵، ش ۳، پاییز ۹۴، صص ۹۹-۱۲۷.

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۰۵۰۳۰۴



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۱۲۷

سیاست‌های راهبردی دولت اوپاما بعد از تحولات ...